

## امالی دیزجی

### اسماعیل بن ابراهیم دیزجی زنجانی

آنچه در پی می آید، تقریر امالی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی است که به قلم مرحوم دیزجی زنجانی ضبط و ثبت شده است. نسخه خطی این امالی در گنجینه کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی به شماره ۱۰۱۳۹ موجود است و مشخصات آن در جلد ۲۶ فهرست نسخه های خطی کتابخانه آمده است.

روز دوشنبه، ۲۹ جمادی الاول سال ۱۳۶۶ق در قم، در منزل آقای شهاب الدین مرعشی، دعوت ناهار بودم. از ایشان پرسیدم: آیا حضرت معصومه (ع) مزوجه بودند؟ فرمودند: نه. ایشان نه ماه یا یک سال، قبل از حضرت ثامن الائمه (ع) وفات یافتند. پرسیدم: می گویند: حضرت موسی بن جعفر (ع) هیجده دختر داشته اند که غیر مزوجه بوده اند. فرمود: بعضی مزوجه و بعضی غیر مزوجه بوده اند. البته نه برای ترک سنت، بلکه برای آن که کفوی از فاطمی پیدا نکردند، یا آن که امکانات برای ازدواج نداشتند. شاهد این که: روزی یکی از وزرای عباسی دستور داد برای او حلوای نبات درست کردند؛ و به یکی از غلامان خود گفت: این حلوا را ببر و به فلان اشخاص بده. وقتی که غلام، خود را به آن اشخاص رساند، حال فجیعی را دید که از خود بی خود شد و غش کرد. پس از این که به هوش آمد و به حضور وزیر رسید، گفت: اگر می خواستید مرا بکشید، غیر از این طریق هم ممکن بود. گفت: مگر چه شده است؟ گفت: در آن محل (کنار قبر موسی بن جعفر) جای تاریک و خرابی بود و جمعی زن و مرد، از اولاد موسی بن جعفر (ع)، با حالت پریشان و اسفباری گریه و زاری می کردند.

پس از این، آقای مرعشی فرمودند: در سال ۱۳۰۴ش - اوایل سلطنت رضاشاه - از نجف اشرف به قم آمدم. چهارده شب بود که در حرم مطهر بیدار بودم و متوسل شده بودم. در خواب دیدم دری است خیلی بزرگ؛ این در باز است و جمعیت زیادی از هر طبقه مقابل آن جمع شده اند و احدی وارد نمی شود. پرسیدم: این جا کجاست؟ گفتند: مدینه الرسول. من مدتی بود که آرزوی مدینه را داشتم، لذا با عجله وارد شدم که حضرت رسول (ص) را زیارت کنم. شنیدم مظلومی فریاد

می زند: آه! مرا از دست این ظالم رها نمایید، مرا می کشد. جلو رفتم. دیدم شخصی روی سینه آن شخص مظلوم است و می خواهد سر او را ببرد. سرانجام فهمیدم آن شخص حضرت رسول است و قاتل او رضاشاه است. دویدم و فریاد کردم: مردم! چرا می گذارید این شخص ظالم پیغمبر را بکشد؟ جمعی از ضعفا و بیچارگان به حرف من گوش دادند و آمدند و آنانی که عنوان دار بودند، از جای خود برنخاستند و اعتنا نکردند. تا ما وارد شدیم، دیدیم آن شخص سر پیغمبر را بریده است. بر او حمله کردیم. او فریاد زد: بیاید مرا از دست اینها خلاص کنید. همان جمعیت، او را از دست ما رهایی دادند. چون نزدیک بدن مقدس آن حضرت رفتم، دیدیم آن حضرت وفات یافته و چهار نفر گوشت بدن آن حضرت را با دندانهای خود می کشیدند؛ یکی از آنها شریعت سنگلجی بود، و سه نفر دیگر را مقتضی نیست بگویم. پرسیدم: آیا در قم مقیم اند یا در تهران؟ فرمودند: آن جا و این جا.

آقای مرعشی این خواب را حکایت کردند و با مرارت گفتند: آری، اینها بودند که دور آن مرد (رضاشاه) را گرفته بودند و می خواستند با تغییر ماههای عربی، وظایف هر ماه را از خاطر مردم فراموش سازند و فقط در یک روز جمعه اجازه دهند مردم برای زیارت قبور و مشاهد، مشرف شوند.

روزی برای معالجه به تهران رفته بودم. در منزل یکی از دوستان نجف اشرف، سید کاظم عصّار بودم. جمعی از این قانونگذاران قانونندان، از قبیل ایروانی و حدود هشت نفر دیگر، جمع شدند و منتظر بودند حضرت اشرف (داور) بیاید. ایشان رسیدند و کتب قوانین فرانسه و ترکیه و کشورهای خارجه را باز کردند و برای خالی نبودن از عریضه، شرایع الاسلام محقق را هم جلو گذاشتند و معتمد ایشان، کتب خارجه بود. می خواستند دستورهای شرع را با اینها موازنه و جور نمایند و اگر در یک جایی گیر می کردند، ناچار می شدند از حواشی و اقوال علمای اسلام، اگرچه ضعیف هم بود، مدرکی به دست بیاورند و حکمی مطابق احکام آنها درست نمایند. من عصبانی شدم و حرفهای تندی بر ضد آن آقایان گفتم. «داور» نام مرا یادداشت کرد و گفت: باید از این آقا جلوگیری شود. من بیرون آمدم، و ایشان اقدامی هم نکردند، ولی خداوند مرا حفظ کرد. اکنون به اسم تعلیمات اجباری، انجمنی تشکیل داده اند و در دبیرستان نوربخش در روز سیزدهم جمادی الاول سال ۱۳۶۶ق، روز وفات حضرت فاطمه (ع) مجلس جشنی فراهم نموده و پنجاه دختر را به آواز خوانی و رقص واداشته و باده گساری کرده اند. گفتم: اگر آن وقت مقتضی نبود، اینک

وقت همدستی است. فرمود: آری، کو؟ و کی؟ باز خداوند مرا در این ایام خلاصی بخشید که شش فقره انگشتر، با مبلغی هبه، برای شش نفر از روحانیون قم بفرستم.

از طرف شاه، وقتی معین شده بود که از جنازه آن مرد (رضاشاه) استقبال شود. به شاه فعلی گفتند که از قم این کار ساخته نیست. لذا قرار بر این شد که در اردیبهشت ماه ۱۳۲۶ش جنازه را بیاورند و در قم طواف دهند و از این جا به تهران و از تهران به مشهد مقدس ببرند. فعلاً امر ارباب این طور شده؛ یعنی انگلیسیها می خواستند مذهب تسنن و حنفی را در ایران رسمیت ببخشند و در خود تهران دانشکده این مذهب را برپا دارند، ولی عجالتاً صلاح نشد، ولی در کردستان عملی خواهد شد و روزنامه‌ها و مجلات، بعد از این، تبلیغ خواهند کرد. گفتیم: من هم از منابع معتبر شنیده‌ام در این دوره پانزدهم مجلس، رسمیت مذهب جعفری را می خواهند از میان بردارند، ولی برای ارباب چه فرقی دارد؟ فرمود: آری، مقصد ایشان آن است که در مقابل کمونیسم، دین اسلام را رواج دهند و خلیفه را در میان مسلمین معین نمایند و او را در مصر اقامت دهند، که افسار همه مسلمین در دست او، و افسار او فقط به دست انگلیسیها باشد؛ اکنون در مصر شدیداً مشغول این کارند و کتب صحاح سته را دوباره منتشر می کنند و درباره خلفای اربعه، نشریه چاپ می کنند و در ایران هم، به اسم اتحاد، تبلیغ می کنند. مستخرجین و ریاضیدانان نیز همین را پیشنهاد کرده‌اند، و چون از زیدی و اسماعیلی و امامی خائف‌اند، لذا در صدد رفع این اشکال‌اند تا بتوانند خلیفه الله، امام زمان (عج) را از نظر امامیه، و یحیی و آقاخان را از خاطر دیگران، محو نموده و خلیفه اسلام را جای آنها بنشانند. گفتیم: پس ما فقط داریم درباره تیمم کتاب چاپ می کنیم!

از آقای مرعشی نجفی پرسیدم: مراد از بنات رضوی و سادات رضوی و چهل اختران، یا چهل دختران، در قم چیست؟

فرمود: اولاد موسی بن جواد مبرقع - که در قم مدفون است - بسیارند، و از آن جا که موسی مبرقع از احفاد حضرت ثامن الائمه (ع) است، اولاد و احفاد ایشان را رضوی نامیده‌اند. و این که گفته‌اند چهل دختران، فقط دختر نیستند، بلکه مردان و زنان رضوی‌اند. و بنابر تحقیقی که انجام دادیم، بیش از صد مرد و زن هستند. و برای ایشان، در همان صحن موسی مبرقع، مقامی است که از دو طرف دارای هشت صورت قبر است و یک صورت قبر هم در وسط است که جمعاً هفده صورت قبر است، ولی در همان سرداب، و یا جای دیگر، زیادند. در زمان حضرت آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، آن صورت‌های قبر فراهم شده و صحن شریف و بقعه تعمیر گشته است.

و از قراری که نقل شد، چهارصد و چهل و چهار امامزاده، از زن و مرد، در قم مدفون شده‌اند. بعضی از ایشان قطعاً معلوم‌اند، چون حضرت فاطمه معصومه (س) دختر صلیبی حضرت موسی بن جعفر (ع) و مانند موسی مبرقع با دو خواهر خود، از صلب حضرت جواد (ع) هستند. (در منتهی الآمال آمده است: زینب و ام‌محمد و میمونه، دختران امام جواد (ع) در آن بقعه مدفون‌اند، و زینب دختر جواد (ع) قبه‌ای بر روی قبر فاطمه (ع) بنا کرده است.) قبر آن دو خاتون، در میان ضریح حضرت فاطمه معصومه (ع) است. و بعضی هم مورد اختلاف است، چون قبر حمزه بن موسی بن جعفر (ع) که تحت یک مناره سبز واقع است؛ در نزدیکی مدرسه سابق قم، که فعلاً فقط یک در و دو مناره از آن مدرسه باقی است، و آن مقام معروف به «پامنار» است؛ و یکی هم قبر علی بن جعفر (ع) فرزند حضرت صادق (ع) که فراوان از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل اخبار فرموده است. معروف است آن جا را در بهشت گویند، و در قبرستانی است که اکنون در نزدیکی گنبد سبز واقع شده، و آن جا سه فقره گنبد عالی و تاریخی است که سه نفر از رجال و معروفین و اخبار قم بودند؛ از امامیه و از اشعریین بودند؛ اکنون به نام سعد و سعید و مسعود در میان اهالی قم مشهورند. ولی قبر علی بن جعفر (ع) را در «عریض»، در سه فرسخی، یا چهار میلی مدینه معین کرده‌اند و مشهور در میان خواص، همان است که همه اهل قم قائل‌اند. در نزدیکی بقعه ایشان، می گویند قبر برادر ایشان است، و در خارج شهر، به قبر جمال الدین معروف است و می گویند از پسران حضرت موسی بن جعفر (ع) است و مارچائاً از ایشان هم زیارت کردیم. همچنین پرسیدم: آیا امامزاده داود - که در چهار فرسخی تهران است - از اولاد امام حسن مجتبی (ع) است از حسن مثنی؟ فرمود: آری. پرسیدم: در هدیه الزائرین ایشان را به ده - دوازده واسطه به امام حسن مجتبی (ع) می‌رساند و از اولاد هادی زیدی می‌داند، آیا خود امامزاده داود هم قائم به سیف (زیدی) بود؟ فرمودند: نه، بلکه از روات اخبار آل محمد (ص) بوده‌اند و در حدود سال پانصد هجری وفات یافته‌اند. البته نمی‌دانم که ایشان با مرگ طبیعی از دنیا رفته، یا شهید شده است.<sup>۱</sup> پرسیدم: نظر تان درباره امامزاده حسن که در تهران است و شیخ مفید و مستوفی او را حسن اُثرم نامیده‌اند، چیست؟ فرمودند: ایشان حسین اثرم بوده‌اند، و به غلط، حسن نوشته‌اند.

این بود آنچه در ضمن دو جلسه، از آقای نجفی استفاده کردیم. والله اعلم.

۱. سالها بعد، آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نسینامه امامزاده داود را از کتب معتبر استخراج و تأیید کردند.